



سرنوشت گروگان‌ها را کی می‌نویسد؟

ب. آذری

در افغانستان آنچه خیلی زیاد دیده، خوانده و شنیده میشود، خبر است: کشته شدن چند طالب و تروریست در نتیجه‌ی فلان عملیات ارتش؛ دستگیری افرادی که قصد داشتند در کابل یا ولایت‌های دیگر حمله‌ی انتحاری کنند؛ پیداشدن جسد زن یا مردی در فلان منطقه؛ تجاوز جنسی یک ملا بر یک دختر بچه در فلان ولایت؛ اظهار نظر مقامهای "حکومت وحدت ملی" در مورد معرفی نامزد وزیران باقیمانده به مجلس نمایندگان؛ روبرو شدن مسافران در بهمان مسیر راه و غیره. شما هر ساعت و هر روز که سری به سایت‌های خبری، شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های دیداری، نوشتاری و گفتاری بزنید، کافی خبر می‌شنوید و می‌خوانید، اما آنچه در این کشور چندان جدی گرفته نمی‌شود، مسوولیت دنبال کردن خبرها و پاسخ‌دهی مقامهای دولتی به مردم است. در این کار هم مردم مقصر اند و هم دولت. از آنجا که هر ساعت خبر تازه‌ی می‌رسد و مشکلات افغانستان هم پایانی ندارد، مردم خیلی زود فراموش می‌کنند که کم‌وکیف فاجعه‌ی که هموطنان‌شان در فلان گوشه و کنار کشور با آن روبرو شده اند، چیست و ممکن است روزی آنها هم با سرنوشت مشابهی مواجه شوند. دولت نیز با یک یا دو حرکت نمادین و به‌دردنخور تلاش می‌کند نشان دهد که نسبت به زندگی شهروندانش زیاد بی‌تفاوت نیست.

برای رهایی ۳۱ گروگان هم در آغاز عملیاتی راه‌اندازی شد که نتیجه‌بخش نبود. شماری از مقامهای دولتی هم در اظهار نظرهایی، از تلاشها برای رهایی گروگانها سخن زدند و ابراز امیدواری کردند که روبرو شده‌ها به زودی آزاد شوند. بعد کم‌کم رویدادهای دیگری جای خبر روبرو شده‌ها را گرفت و در حال حاضر تنها در شبکه‌های اجتماعی اینجا و آنجا دید و نظرهایی دیده میشود، اما خبر زیادی از تلاشهای مقامهای حکومتی برای رهایی گروگانها نیست.

گذشته از این، گزارشهای تازه‌ی از روبرو شدن شهروندان دیگر از سوی طالبان و داعشی‌ها به گوش می‌رسد، اما واکنش چندان جدی مقامهای حکومتی را به دنبال نداشته است. آیا دولت سعی می‌کند قضیه‌ی روبرو شدن شهروندان‌اش را هم مثل رویدادهای دیگر نادیده گرفته و به فراموشی بسپارد؟ در حالیکه قضایایی از این دست باید همگرایی و وحدت مردم را بیشتر کرده و اعتراض همگانی آنها علیه دولت را در پی داشته باشد، چنین به نظر می‌رسد که مردم هم علاقه‌ی زیادی برای دنبال کردن قضیه‌ی روبرو شدن هموطنان‌شان ندارند. بی‌میلی مردم نسبت به سرنوشت هموعان‌شان به مراتب زیانبارتر از بی‌توجهی دولت به زندگی شهروندان است و پیامدهای آن نخست از همه دامن مردم را خواهد گرفت. مردم باید با استفاده از یک چنین فرصتهایی با اعمال فشار بر دولت نشان دهند که مواظب سرنوشت خود و هموعان‌شان هستند و به هیچ سیاستمداری اجازه نمی‌دهند تا با بهره‌برداری از تفاوت‌های طبیعی قومی-زبانی، وحدت و یگانگی شهروندان را به هم بزنند. تنها راهی که مردم می‌توانند دولت را نسبت به مسوولیت‌هایش آگاه کنند اینست.

سال نو، آزمونهای نو

بیرد و پاکستانی‌ها هم ظاهر نسبت به تلاشهای رئیس جمهور غنی حسن نیت نشان داده و از سران طالبان خواسته اند تا رودررو با دولت افغانستان گفتگو کنند. اما رهبری طالبان هنوز به گونه‌ی رسمی از تمایل‌شان برای گفتگوهای مستقیم با دولت کابل سخنی نکرده و صداقت اسلام‌آباد در خصوص کشاندن طالبان به میز مذاکره نیز هنوز مورد شک و تردید است. بنابر این، با گرم شدن هوا و آغاز فصل جدید روشن خواهد شد که آیا صداقتی در نیت پاکستان است یا نه؟ یعنی در سال جدید خورشیدی سیاست رئیس جمهور غنی در زمینه‌ی صلح از آزمون مهمی می‌گذرد.

کردها و نیروهای عراقی از دست داده است، به دنبال راه‌یافتن به سرزمین‌های تازه است تا در صورت از دست دادن احتمالی عراق و سوریه بتواند در مناطق جدید لانه بگستراند. افغانستان و پاکستان از جمله‌ی مناطقی است که داعش میتواند با لانه‌گزینی در آنها دشمنانش را به چالش بکشد. داعش از برخی جهت‌ها خطرناکتر از سایر گروه‌های تروریستی عمل می‌کند و با منابع سرشار مالی در دست‌داشته‌اش چالش دشواری برای دولت کابل خواهد شد. به خصوص این گروه می‌تواند از راه متحد کردن تمام گروه‌های تروریستی در افغانستان و سربازگیری از میان جوانان بیکاری که همه ساله به شمار آنها افزوده

سال نو معمولان با امیدهای تازه آغاز می‌شود و انسانها سعی می‌کنند در سال جدید به پیروزی‌های بیشتری برسند. در افغانستان با آنکه امید هنوز نمرده است، شبح ناامیدی و ترس با گذشت هر سال بیشتر می‌شود. گویی افغانستان کشور آزمون و امتحان است: هر سال جدید با رویدادهای تازه و پدیده‌های تازه این کشور را به مبارزه می‌طلبد.

افغانستان در سال گذشته‌ی خورشیدی انتخابات ریاست جمهوری را از سر گذراند که پیامدهای زیانبارش هنوز از بین نرفته و بخشی از چالشهای ۱۳۹۴ هم به این انتخابات جنجالی بر می‌گردد. اگر انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ به درستی برگزار میشد و در نتیجه‌ی آن حکومت مشروع و برخاسته از رای مردم روی کار می‌آمد، افغانستان می‌توانست گام مهمی برای پیروزی بردارد. اما امید مردم از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ به ثمر نرسید و بحران مزمن‌تر از پیش باقی ماند.

افزون بر بحران حکومت‌داری، افغانستان با چالشهای کهنه و تازه‌ی در سال نو خورشیدی روبرو است که یقیناً دولت کابل با ضعف‌ها و شکنندگی‌هایش موفقیت قابل توجهی در مبارزه با آنها نخواهد داشت.

مبارزه با داعش

افغانستان در سال ۱۳۹۳ خورشیدی شاهد حضور "دولت اسلامی" مشهور به داعش بود؛ نیرویی که سعی دارد تمام گروه‌های تندرو اسلامی را زیر یک چتر گردهم آورده و خلافت اسلامی خودخوانده‌اش را در قلمرو کشورهای اسلامی ایجاد کند.

این گروه که در حال حاضر در سوریه و عراق به بن‌بست رسیده و برخی مناطق زیر سلطه‌اش را در جنگ با

داعش از برخی جهت‌ها خطرناکتر از سایر گروه‌های تروریستی عمل می‌کند و با منابع سرشار مالی در دست‌داشته‌اش چالش دشواری برای دولت کابل خواهد شد. به خصوص این گروه می‌تواند از راه متحد کردن تمام گروه‌های تروریستی در افغانستان و سربازگیری از میان جوانان بیکاری که همه ساله به شمار آنها افزوده میشود، لشکر بزرگ و قدرتمند بسازد. داعش چالش تازه‌ی است که نیروهای امنیتی افغانستان در سال جدید خورشیدی با آن روبرو هستند و سنگ محک دیگری برای آزمایش ظرفیت و توان این نیروها در "دفاع مستقلانه" از سرزمین‌شان است.

اگر طالبان مثل سالهای پیشین دست به گسترش فعالیت‌های تروریستی بزنند، واضح است که آنچه زیر نام گفتگوهای رودررو طالبان با دولت افغانستان از سوی رسانه‌ها مطرح شده، بازی مسخره‌ی بیش نبوده که نظامیان پاکستانی در آن نقش اصلی را داشته اند. این پیشامد برای دولت افغانستان فاجعه‌بار است و مسوولیت جنگی نیروهای امنیتی افغان را نیز دو برابر خواهد کرد. اما اگر احتمال طالبان به روند صلح بپیوندند، افغانستان دست‌کم در عرصه‌ی تامین ثبات گامهایی به جلو خواهد برداشت و این کار می‌تواند روی

میشود، لشکر بزرگ و قدرتمند بسازد. مبارزه با داعش چالش تازه‌ی است که نیروهای امنیتی افغانستان در سال جدید خورشیدی با آن روبرو هستند و سنگ محک دیگری برای آزمایش ظرفیت و توان این نیروها در "دفاع مستقلانه" از سرزمین‌شان است.

طالبان

حضور داعش در افغانستان در حالی اعلام شد که برای نخستین بار امیدواری‌هایی در پیوند به پیوستن طالبان به روند سیاسی افغانستان پدید آمده است. "حکومت وحدت ملی" سعی کرده روابط سرد حکومت رئیس جمهور کرزی با نظامیان پاکستانی را از بین

بقیه گروه‌های تروریستی تاثیرگذار باشد و آنان را به دست‌کشیدن از جنگ تشویق کند. در این صورت مبارزه با داعش تنها چالشی است که حکومت با آن روبرو خواهد بود. این گروه هنوز با نیروهای امنیتی افغانستان درگیر نشده اما به یقین میتوان گفت که با گرم شدن هوا، داعشی‌ها نیز فعال‌تر شده و به جبهه‌گشایی‌هایی دست خواهند زد. از آنجا که در سال جدید خورشیدی مسوولیت کامل پیشبرد جنگ به دوش نیروهای امنیتی افغان است، ۱۳۹۴، سال خونینی برای این نیروها خواهد بود و حکومت با چالشهای دشوارتر از سالهای پیشین روبرو می‌شود.

• "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.

• تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.

• اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک: sadaaym@gmail.com

فیس بوک: <https://www.facebook.com/sadaaym>

صدای مردم افغانستان

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر دبیر

بهرام آذری آمونیايي

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniae@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

نظری به سیر رشد نظام اقتصادی...

فرهنگ، میزان اعتبارات و کمک‌های مالی کشورها و موسسات خارجی را به افغانستان از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۷۲ بدون کمک‌های نظامی چنین ارایه نموده است:

کشورهای کمک کننده	میزان قرضه	میزان کمک‌های بلاعوض
اتحاد جماهیر شوروی سابق	۵۷۲.۰ میلیون دالر	۱۰۰۰ میلیون دالر
ایالات متحده امریکا	۹۹.۳ میلیون دالر	۳۱۳.۵ میلیون دالر
آلمان غربی	۶۷.۳ میلیون دالر	۳۱.۰ میلیون دالر
جمهوری مردم چین	۲۳.۶ میلیون دالر	۰
چکوسلواکیا	۱۲.۰ میلیون دالر	۰
یوگوسلاویا	۸.۰ میلیون دالر	۰
بانک جهانی	۱۰.۰ میلیون دالر	۰
فرانسه	۱۰.۰ میلیون دالر	۱۴.۰ میلیون دالر
هند	۵.۴ میلیون دالر	۲.۰ میلیون دالر
جاپان	۳.۰ میلیون دالر	۰
بانک آسیایی	۲.۲ میلیون دالر	۰
انگلستان	۱.۰ میلیون دالر	۱.۰ میلیون دالر

جدول الف (۱)

در ارتباط با کمک‌های بالا در سال ۱۹۷۱ به تعداد ۱۹۲۹ نفر کارشناس خارجی (غیرنظامی) از کشورهای زیر در افغانستان به کار مصروف بود:

کشور	تعداد کارشناس
اتحاد جماهیر شوروی سابق	۱۰۵۰ نفر
جمهوریت مردم چین	۲۱۰ نفر
ملل متحد	۲۰۰ نفر
آلمان غربی	۱۵۲ نفر
ایالات متحده امریکا	۱۰۵ نفر
فرانسه	۸۵ نفر
هند	۵۹ نفر
چکوسلواکیا	۳۲ نفر
بلغاریا	۳۱ نفر
جاپان	۱۵ نفر

جدول ب (۲)

موصوف در این مورد که گویی دولت افغانستان به مثابه یک کالبد بی‌جان در دست کشورهای ذیعلاقه قرار داشته و هر کشور بنابه تمایلات خاص خود در یکی از پروژه‌ها

به سرمایه‌گذاری می‌پرداخت، ادامه می‌دهد که "طرح‌های مهمی که از مدرک کمک کشورهای بالا اجرا شده به شرح ذیل است: از مدارک کمک شوروی: اسفالت جاده‌های شهری، تعمیر تانک‌های ذخیره‌ی پترول، تعمیر سیلوها، تعمیر بندرهای بالای رودخانه‌ی آمو، میدان‌های هوایی کابل و بگرام، سرک کابل- شیرخان بندر، سرک پل خمی- مزارشریف- شبرغان، سرک قره تپه (تورغندی)- هرات- قندهار، پروژه آبیاری ننگرهار، بند آبیاری سرده غزنی، دستگاه برق نغلو، دستگاه برق درونته، دستگاه برق حرارتی مزارشریف، دستگاه برق دوم پل خمی، تفحص و استخراج نفت و گاز، پایپ‌لاین انتقال گاز، کارخانه‌های کود آزوتی، فابریکه‌ی خانه‌سازی کابل، پولی‌تخنیک کابل، تخنیک‌های کابل و مزارشریف، لین‌های انتقال برق، امداد به موسسه‌ی نسوان و کمک مواد مصرفی.

از مدارک کمک‌های ایالات متحد امریکا: طرح و آبیاری وادی هلمند و ارغنداب، دستگاه برق کجکی، دستگاه برق گرشک، لین‌های انتقال برق، سرک کابل- قندهار، سرک قندهار- اسپین بولدک، سرک هرات- اسلام‌قلعه، میدان هوایی قندهار، معدن زغال سنگ دره‌ی صوف، عمارت پوهنتون کابل، برنامه‌های انکشافی معارف، زراعت و بهبود خانواده، تهیه‌ی مواد مصرفی مثل گندم، جواری روغن نباتی و غیره.

از مدارک کمک آلمان: دستگاه برق ماهی‌پر، پروژه‌ی انکشاف پکتیا، امداد به موسسات تعلیمی. از مدارک کمک چین: طرح آبیاری پروان، تربیه‌ی مرغ و ماهی، فابریکه‌ی نساجی بگرام.

از مدارک کمک هند: شفاخانه‌ی اطفال کابل، دستگاه‌های کوچک برق آبی.

از مدارک کمک فرانسه: امداد به موسسات تعلیمی. (۳)

افزون بر آن به تعداد زیر جوانان افغان از مدرک امداد مالی بالا جهت تحصیل در رشته‌های غیرنظامی به کشورهای مختلف فرستاده شدند.

به اتحاد جماهیر شوروی؛ در حدود ۳۰۰۰ نفر

به امریکا و سایر کشورها از مدرک کمک امریکا؛ ۲۱۴۲ نفر

به تخمین منابع امریکایی از سال (۱۹۵۶- ۱۹۷۸) میزان کمک نظامی اتحاد شوروی به ۱۲۵۰ میلیون دالر بالغ شد، درحالی‌که هیچ‌گونه کمکی در این بخش از امریکا به دست نیامد. افزون بر آن در این مدت ۲۷۲۵ نفر جهت فراگرفتن تعلیم و تربیه نظامی به شوروی و ۴۸۷ نفر به امریکا گسیل گردید. (۴)

نیروی کار بشری، که در این همه موسسات و پروژه‌های زیر کنترل دولت به کار مصروف بودند، در مجموع نیروی بیکار

روستایی و برخاسته از جامعه دهقانی و اغلب افراد غیرفنی بودند که بنا به عدم جذب و نبود ظرفیت کار از روستاها به شهرها رجوع و زیر نظام جدید اقتصادی به کار و اشتغال پرداخته و از راه نوین به امرار معیشت می‌پرداختند.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۹۷۳م) نیروی کار اضافی، که امکانات اشتغال در داخل کشور برای آن میسر نبود. بنابه بهبود شرایط منظوقی، که دروازه‌های کشورهای منطقه به روی آن باز گردید. از این به بعد اقتصاد معیشتی و روستایی به شدت زیر فشار شیوه‌ی جدید قرار گرفته و تبدیل نیروی کار انسانی به شکل جنس و کالا و صدور به کشورهای منطقه تبدیل به یک روند عام گردید که تا امروزها همچنان ادامه دارد.

فرهنگ در زمینه می‌نگارد: "دولت جمهوری در آغاز کار با شرایط مساعد اقتصادی رو به رو گردید، به این تفصیل که درست در همین وقت فعالیت اقتصادی در کشورهای عربی و ایران از برکت، بلندرفتن قیمت نفت به پیمان‌های بی‌سابقه افزایش یافته تعداد زیادی از مردم افغانستان را که با بیکاری یا کار غیر کافی مبتلا بودند به سوی کشورهای مذکور جلب نمود و عوایدشان به شکل اسعار به کشور سرازیر گردید.

همچنان به دنبال بلندرفتن قیمت نفت، بهای اجناس صادراتی افغانستان در خارج هم افزایش یافت. در نتیجه نرخ اسعار پایان افتاد و اجناس مصرفی به مقدار زیاد و بهای مناسب به دسترس عامه قرار گرفت. از دیگر سو کمک‌های خارجی که در دوره‌ی مشروطیت کاهش یافته بود، اکنون دوباره رو به افزایش نهاد. نه تنها دولت شوروی به رژیم جدید بیش از رژیم سابق کمک کرد، بلکه امریکا نیز از این بابت به آن امتیاز داد." با بهبودی وضعیت اقتصادی کشورهای منطقه، علاوه بر کشورهای غربی و اتحاد شوروی، ممالک مختلف برای نفوذ درون ساختار سیاسی و اقتصادی ویا فرهنگی افغانستان به تکاپو و تلاش آغاز و اعمال نفوذ را از طریق کمک‌های اقتصادی روی دست گرفتند.

موصوف در ادامه می‌نویسد: "در سال ۱۹۷۵ دولت جمهوری پلان هفت ساله‌ی اقتصادی را برای سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ اعلان کرد که پیش‌بینی سرمایه‌گذاری در آن به ۲۰۷ میلیارد افغانی معادل ۴۶۰۰ میلیون دالر بالغ می‌شد.

قسمت اسعاری این پلان هم مانند سایر پلان‌های دوره‌ی صدارت محمد داوود خان عمده‌تن بر کمک خارجی بنا یافته قرار بود، در مدت هفت سال مبلغی در حدود ۲۵۰۰ میلیون دالر از این راه به دست آید. از آن جمله ۱۱۴۱ میلیون دالر از مدرک کمک و اعتبار ایران، در حدود ۵۷۰ میلیون دالر از مدرک کمک و اعتبار شوروی و تخمین ۳۶ میلیون دالر از امداد عربستان سعودی و بقیه از سایر کشورها و موسسات امدادی بین‌المللی (۵)

در بخش پروژه‌ها، افزون بر تمديد خط آهن

اسلام‌قلعه- هرات- کابل و قندهار- چمن که قبلا یاد شد، قرار بود یک سرک از لشکرگاه به سرحد ایران کشیده شود و تعدادی فابریکه‌های مواد مصرفی مانند نساجی، قندسازی، سمنت و غیره در نقاط مختلف کشور با کمک مالی و اعتبارات عربستان سعودی، عراق، کویت، بانک جهانی، بانک آسیایی و سایر موسسات بین‌المللی اعمار گردد و صنایع بنیادی مانند برق، نفت و زغال توسعه یابد. (۶)

در این فصل از تاریخ، سرمایه‌داری دولتی توانسته بود، علاوه بر قدرت سیاسی، ملاکان و رمداران بزرگ را نیز در خدمت گرفته و پا به پای آن، بهره‌کشی از دهقانان را که در روستاها در خدمت آن طبقات قرار داشت، هم به گونه غیرمستقیم زیر مدیریت قرار داده و از نیروی کار آن بهره‌برداری اقتصادی نماید. در کنار آن در شهرها که مراکز کار دولت، موسسات دولتی، کارخانه، فابریکه و غیره توسط دولت ایجاد، مدیریت و حمایت می‌گردید، کتله وسیع از نیروی کار اضافی دهات به گونه‌ی مستقیم زیر نظام کار دولتی بهره‌کشی می‌گردید.

به تعقیب آن از آنجاییکه نیروی بیکار کار، بنابه خشک‌سالی‌های پیهم، تزاید نفوس، عدم ظرفیت اشتغال در داخل، کمبود اراضی قابل کشت و عدم تکافوی مایحتاج روز افزون نمی‌توانست در داخل کشور امرار معیشت نماید، ناگزیر به فرار از کشور و به گونه‌ی غیررسمی وارد کشورهای منطقه و به ویژه ایران ثروتمند می‌گردید.

در نتیجه تولیدکنندگان نظام معیشت روستایی کاملن از وسیله امرار معاش و وسیله تولید روستایی‌اش جدا گردیده و بالمقابل در خدمت شیوه تولید جدید و ابزار جدید قرار گرفته و شیوه امرار معیشت آن به گونه‌ی عمیق و اساسی تغییر کرد.

در داخل کشور، دولت به مثابه یک طبقه‌ی جدید سرمایه‌دار که در کنار قدرت سیاسی و سایل و ابزار تولید و امرار معیشت را هم از دورترین روستاها تا اعماق شهرها طوری زیر اداره و مدیریت قرار داده بود که دیگر سکتور خصوصی خواب رقابت با آن را هم در تخیل، تصور نمی‌توانست. این‌گونه مدیریت که بابت طبع سرمایه‌داری لیبرال و اما قدرتمند جهانی واقع نمی‌گردید، خواهی نخواهی راهکار مقابله با آن را تیوریزه و سپس در عمل تطبیق می‌نمود.

کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ این رویای غرب (سرمایه‌داری لیبرال) را به واقعیت تبدیل و زمینه‌ی مداخله را جهت براندازی آن نظام از اساس پایه‌ریزی و بعد از سه دهه و اند تلاش سرانجام بساط آن را جمع نمود.

منابع:

- ۱- فرهنگ، میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران ۱۳۸۵، ص ۸۴۰
- ۲- همان، ص ۸۴۱
- ۳- همان، ص ۸۴۲
- ۴- همان، ص ۸۴۱
- ۵- همان، ص ۹۱۹
- ۶- همان، ص ۹۲۰

صدای پای وحشت داعش در قلب کشور



مدتی بود که اعمال تروریستی و وحشیانه در کشور کاهش یافته بود. کشتار، انتحار و انفجار که علاوه بر جان بسیاری از مردم بی‌گناه، خسارات هنگفت مالی هم بدنبال داشت، به ویژه پس از رفت و آمد میان مقامات کابل و اسلام آباد به ندرت اتفاق می‌افتاد.

برخلاف در خاورمیانه و آفریقا، وحشت و خشونت به ابعاد وسیع انکشاف یافته و هر روز صدها قربانی می‌گرفت. آدم ربایی و فروش زنان و مردان به عنوان برده که قرون متوسط و عصر تاریک را در خاطره‌ها زنده می‌کرد، در عراق، سوریه، نایجر و دیگر نواحی زیر اداره دولت اسلامی (داعش) و بوکوحرام با قساوت تمام جریان داشت.

کاهش اعمال تروریستی در شرایطی صورت می‌گرفت، که بعد از عملیات اردوی پاکستان در وزیرستان، از مرز جنوبی کشور صدها مرد و زن مسلح، اما خارجی از طریق ولایات غزنی، پکتیا، پکتیکا، خوست و غیره وارد کشور می‌شد.

این نیروهای مسلح، که با یک نوع تباری و تفاهم با طالبان جا به جا می‌گردید، به قرارگاه‌های شان در ولسوالی‌های ناوه، مقر، آب‌بند و غیره اعزام و سپس در نواحی مرزی با ولسوالی‌های جاغوری، مالمستان، قره‌باغ از مربوطات ولایت غزنی و ولسوالی‌های مربوط ارزگان برای استقرار بعدی در آن مناطق جا به جا می‌گردید.

مردم ولسوالی‌های متذکره که از ورود اینگونه افراد مشکوک در یک نوع نگرانی و اضطراب شدید به سر می‌بردند، بار بار از طروق مختلف این موضوع را به مقام ریاست جمهوری، ریاست اجرائیه و معاونان ایشان و مقامات دیگر می‌رساند، اما کمتر گوش شنوایی در زمینه دیده می‌شد. این بی‌توجهی عده‌ای وسیع مردم را از پیوند این گروه‌های نو وارد با مقامات دولتی، دچار تشویش ساخته بود.

این نگرانی تنها از جانب مردم ابراز نمی‌گردید، بلکه گاه‌گاهی مقامات پایین دولتی و به ویژه رهبران جهادی و دینی هم واکنش نشان داده و با ترس از آینده، آنان را تروریست، ضد اسلام و اسباب فتنه میان فرقه‌های مختلف اسلامی دانسته و خواهان برخورد قاطع مردم و دولت با آنان بودند.

در آن روزها گزارش‌های رسیده از مناطق همجوار ولسوالی جاغوری، که این نیروی تازه وارد در آن مناطق (از رسنه، گوار، هینگ، باغتو، خرنی، ارغنداب، ولسوالی‌های سرگز، بیلوغ، دایچوپان و خاکیران درون مساجد محلی و منازل رهاپشی) در حال تردد و یا استقرار اند، حکایت از آن داشت که آن‌ها به شکل خانواده‌های عنعنوی که شامل پدر، مادر و فرزندان و یا دیگر اقارب و محارم باشند، نیستند، بلکه آنان زنان و مردان مسلح از نژادهای مختلف هستند که با استفاده از امکانات وسیع پولی و تخنیکی که در اختیار دارند، به گونه گروهی زندگی می‌نمایند. گمان اغلب بر این بود که زنان، جهادالکاحی‌هایی

اند که از سراسر جهان خود را در اختیار مجریان گویا شریعت اسلامی قرار داده و خود در جنگ سهیم نیستند. اما به زودی مشخص شد که زنان نه تنها مسلح اند، بلکه امور فنی و تخنیکی مردان از جمله راندگی، امور اطلاعاتی و کار با کامپیوتر و غیره را نیز پیش می‌برند. آنان در هر جایی که مستقر گردیده، در اطراف محل رهایشان خط سرخ کشیده و دیگر اهالی قراه و قصبات را اجازه دخول درون آن محل نمی‌دهند. حتی ساکنان محلی که آنان را جای و پناه داده و در اعاشه و اباطه‌ی شان همکاری اند، از آنان دچار بیم و واهمه بوده و در نواحی ممنوعه داخل شده نمی‌توانند. این تازه واردان زبان واحد ندارند. انواع زبان‌ها در میان اعضای آن گوینده دارند. از بازارهای محلی توسط ترجمان و یا توسط اشاره و انگشت‌گذاشتن روی اشیای مورد نیاز، خرید می‌نمایند. لندکروزهای آخرین سیستم زیر پای شان قرار داشته و با وضعیت مجلل زندگی می‌نمایند. اما با کمال تاسف واقعیت‌ها هیچگاه از سوی مقامهای دولتی مورد توجه قرار نگرفت.

تا آنکه سرانجام به تاریخ ۴ حوت ۱۳۹۳ ه. ش با ربودن ۳۱ نفر مسافر از ملیت و مذهب خاص ماهیت واقعی این گروه‌های تازه وارد مشخص و روشن گردید.

در آن تاریخ این نیروی تازه وارد با متحدان محلی شان، در مسیر شاهراه هرات-کابل، دو بس مسافری را در ناحیه حسن کاریز از مربوطات ولسوالی شاه جوی ولایت زابل متوقف، و از میان مسافران، ۳۱ نفر مسافر و آن هم مشخصن مسافران هزاره را از سرویس‌ها پایین و به مقصد نامعلوم انتقال دادند.

در همان روز ادارات امنیتی ولایت غزنی به ولسوالی جاغوری اعلام خطر کرده و احتمال حملات این نیروها را به ولسوالی یادشده پیش‌بینی نموده و از مردم خواست تا مراقب خود باشند.

شب تاریخ ۴ و ۵ ماه حوت سال جاری ساعات سخت و هولناک برای ساکنان نوار جنوبی و غربی مردم ولسوالی جاغوری که عمدتاً با پناهگاه داعشی‌ها هم‌جوار اند، گذشت. مردم اعم از زن و مرد، قرا و قصبات را ترک و به کوه‌ها غرض دفاع آمادگی گرفتند. این دفاع در حالی در نظر گرفته شده بود، که بنابه برنامه خلع سلاح عمومی، که ساکنان محل توسط نیروهای جهادی و به ویژه امارت اسلامی و سرانجام توسط دولت کنونی زیر برنامه‌ی دی دی آر و دایاگ خلع سلاح گردیده و اغلب مردم با سلاح سرد، خانه‌های شان را به سمت کوه‌ها ترک و آماده دفاع گردیده بود.

دو هفته‌نامه‌ی صدای مردم که به عنوان رسانه‌ی تحلیلی و تحقیقی حوادث را مورد بررسی قرار می‌داد، از همان شروع کار در جریان سال ۱۹۹۲ و آغاز صاعقه داعش در عراق، طی مقالات متعدد، در مورد اهداف و برنامه‌ی این نیروی اهریمنی به روشنگری پرداخته و کارگردانان آن به ویژه بعد از آنکه این نیروی اهریمنی از نوار مرزهای جنوبی وارد کشور گردید، با هر مقام دولتی، شخصیت‌های تاثیرگذار، رسانه‌های چاپی، تصویری و

شنیداری در ارتباط قرار گرفته و موضوع را به گونه‌ی تحلیلی با آن‌ها شریک ساخت.

امارت اسلامی افغانستان بعد از سقوط در سال ۲۰۰۱ م با وجود حمایه‌ی بین‌المللی توسط کشورهای منطقه و نیروهای تندروی بین‌المللی در این اواخر کاملان جاذبه‌اش را از دست داده بود. رهبری این امارت به هیچ صورت نمی‌توانست شیوخ پولدار عرب و برتری خواهان منطقوی آنان را متقاعد سازد که امارت اسلامی پاسخگوی خواست‌های اکمال‌کننده‌گان عرب و تندروان مذهبی آن بوده و در صورت بدست آوردن دوباره قدرت که بعد از قرارداد امنیتی و انواع قراردادهای استراتژیک منطقوی و بین‌المللی با دولت اسلامی افغانستان، که آن هم ناممکن به نظر می‌رسد، بتواند اعراب برتری‌خواه را که داعیه جهانی اسلام را در سر دارند، به عنوان پیرو با خود همگام سازند. ولی می‌تواند با ادامه کار و با پیروی از خلافت اسلامی ابوبکر البغدادی که روزی در کابل از تفنگ‌داران امارت اسلامی بوده، حداقل با برافراشتن داعیه دینی اهداف فرقوقی و قوم‌اش را به خوبی دنبال نماید. زیرا بالفرض با گرفتن قدرت توسط داعش موضوع قدرت منطقوی حداقل در خدمت اهداف رهبری این امارت و حتا روشنفکران قوم‌گرای آن قرار می‌گیرد و بر مبنای آن تحلیل، بنا به برداشت عمومی، طالبان اکنون با تغییر ظاهری می‌خواهند در بستر وسیع‌تر و با جاذبه پان‌اسلامیستی، مبارزات‌شان را با برداشتن بیرق "داعش" ادامه دهند.

تغییر جغرافیای جنگ از جنوب به مرکز و شمال کشور که بخشی از کار پیچیده و اهداف عمده استخبارات منطقه را تشکیل می‌دهد، می‌تواند درون قربانیان جنگ نیز به سراغ کسانی دیگر و اقوام دیگر رفته و آنان را با اهداف مغرضانه ولی در ظاهر دینی طعمه‌ی از نوع نسل‌کشی و هولوکاست سازند.

بعد از تلاش خستگی‌ناپذیر برای رهایی جان ۳۱ مسافر که هیچگاه در آن امکانات استفاده از زور نظامی مدنظر نبود، دولت بعد از ده روز تأخیر و چانه‌زدن دست به اقدام نظامی زد.

در حالیکه مردم ولسوالی جاغوری بیش از ده بار با مردم هم‌جوار که داعشی‌ها درون مناطق آنان اینگونه اقدامات را برنامه‌ریزی و سرانجام عملی می‌نمایند، از طریق مذاکره می‌خواست این موضوع را حل نماید. گذشته از اینکه دولت هیچگاه با مردم تماس نگرفته و آن اقدامات مردمی را حمایت و یا رهنمایی نکرد، حتا برای پاسخ به افراد منسوب به آن منطقه که برای حل مسالمت آمیز قضیه تلاش می‌کردند، جواب قناعت‌بخش ارائه نکرد.

عملیات جنگی که بدون برنامه‌ریزی دقیق و حتا بدون پیش‌بینی اوضاع جوی در نظر گرفته شده بود، بتاريخ ۱۳ و ۱۴ حوت طوری به راه افتاد که در جریان ده روز فرصت، گروگان‌ها به مناطق امن و زیر کنترل داعشی‌ها در ساحات دور دست انتقال یافته و آن‌ها فقط برای انحراف فکری دولت در ساحه‌ی

مشخص که عملیات در آنجا انجام گردید، مانور می‌دادند. جریان عملیات نشان داد که طالبان محلی کاملان با داعشی‌ها هم‌نوا بوده و در بسیاری موارد افراد نفوذی آن‌ها درون نیروهای امنیتی نیز آنان را حمایت می‌نمودند. از آن سبب کشته شده‌ها و یا زخمی‌ها اکثر طالبان محلی و از جمله خبر کشته و یا زخمی شدن مولوی نصرالله و ملا عبدالله کاکر و ملا همت را می‌توان بهترین نمونه‌ی از همکاری با داعشی‌ها به شمار آورد.

از وضعیت جنگی بعدها روشن گردید که به ظاهر بزرگان قومی ساحات زیر کنترل داعش هم با مردم هم‌جوار که عده‌ای از گروگان‌ها از آن منطقه‌اند، اظهار همدردی نموده ولی در خفا با داعشی‌ها بوده و حتا معلومات را در اختیار نیروهای امنیتی قرار می‌دادند، بعدها دروغ از کار برآمد. بسیاری از آن مذاکره‌کنندگان از روابط قومی و خویشاوندی گروگان‌گیران بوده و با آنان در یک هماهنگی برای گرفتن فرصت و خبر از اقدامات خانواده‌ها و اقارب گروگان‌ها به مناطق هم‌جوار اعزام می‌شده‌اند. از آن سبب در کار آنان تا اخیر عملیات نظامی صداقت دیده نشد.

پولیس محلی دولت در آن نواحی هم که به زعم سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری، در سمت جنوب و جنوب شرق امتحان موفق داشته ولی در شمال و مرکز که مردم آن نواحی چند بار خلع سلاح گردیده و دست خالی بوده‌اند، موفق نبوده، با گروگان‌گیران که روابط قومی و خویشاوندی دارند با دادن اطلاعات غلط به نیروهای امنیتی رپای گروگان‌ها را کم کرده‌اند.

هكذا درون افسران نیروهای امنیتی هم در مورد عملیات نجات جان گروگان‌ها ظن و گمان‌های وجود دارد که می‌گویند در جریان عملیات یکی از افسران اردو از پشت هدف قرار گرفته که آن هم ضرورت به تحقیق دارد.

متأسفانه مقامات دولتی و وکلای ولایات نه تنها خودشان در عرصه راه‌اندازی مذاکرات کاری از دست‌شان بر نیامده بلکه راه کار منطقی و تلاش دلسوزانه بزرگان آن نواحی را هم بنام شان قلمداد نموده و به رخ مردم کشیده‌اند. درحالیکه جدا از اقدامات متنفذان واقعیت‌نگر محلی، دولت اساسن کدام تلاش قابل توجه را که از آن باید یاد کرد، نتوانست به راه بیندازد. چندین دور مذاکرات تامل از جانب بزرگان آن مناطق پیش‌نهاد ولی اما از جانب مقابل با پاسخ ظاهرن توطئه‌گرانه پذیرفته ولی بدون نتیجه پایان یافته است.

امیدواریم دولت بیش از این دست روی دست نگذاشته و با خاموشی و غفلت در این زمینه زندگی این اسیران کاملن بی‌گناه را به خطر نینداخته و مردم را در شک و نگرانی در مورد مبارزه با داعش و نیروهای نوظهور تروریست قرار ندهند.

امیدوارم حکومت برای جوانان...

فقط می‌خواهند پاسپورت داشته باشند.

راه حل این وضعیت را در چه می بینید؟

راه حل این وضعیت به دست دولت است، به دست حکومت است، حکومت باید متوجه مردم باشد، وضعیت امروزی برای مردم تحمل‌ناپذیر است. جوانان به صورت سرسام‌آور به سوی ایران، پاکستان، دبی، عربستان و دیگر کشورها می‌روند، علت‌اش این نیست که جوانان می‌خواهند برای سیاحت، تفریح ویا مسایل دیگر بروند، بلکه بخاطر یک لقمه نان راهی کشورهای دیگر می‌شوند. مثال بارزش من، چندین سال قبل در دوران حاکمیت طالبان بخاطریکه وضعیت امنیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور خوب نبود، راهسپار ایران شدم. اگر وضعیت خوب باشد، کار باشد؛ کی خوش است که کشورش، خاکش و سرزمینش را رها کرده و در ملک غربت بسر ببرد؟ به نظر من اگر وضعیت همین طور ادامه پیدا کند، برای مردم افغانستان تحمل‌پذیر نخواهد بود.

پیام تان به جوانان، مردم و دولت چیست؟

پیام به مردم و جوانان این است، که سخت تلاش کنند، زحمت بکشند، در مورد کشورشان فکر کنند چون آینده کشور بدست جوانان امروز است، نهایت تلاش‌شان را برای بهبود وضعیت انجام دهند. از طرف دیگر، از اینکه وضعیت کار و بار هیچ خوب نیست، جوانانی که می‌خواهند خارج از کشور بروند نیز حق دارند.

پیام به حکومت وحدت ملی این است که به وعده‌هایی که داده اند وفا کنند؛ فابریکه بسازند، تولیدات داخلی را رشد بدهند، امیدوارم حکومت برای جوانان تحصیل کرده و غیرتحصیل کرده زمینه‌ی کار را فراهم کنند تا برای لقمه‌نانی رهسپار کشورهای خارج نشوند. برای بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور تلاش کنند؛ زیرا یکی از دلایلی که ما به پای صندوق‌های رأی رفتیم این بود که وضعیت کشور بهتر از امروز شود، اما حدود یک سال است که وضعیت مردم خیلی وخیم‌تر از وضعیت قبل شده است. بنابر این خواستم از رهبران سیاسی این است که متوجه مردمان این دیار باشند، بخاطریکه اگر این مردم نباشند، آنان نیز وجود نخواهند داشت. آن‌ها امروز که به اریکه‌ی قدرت تکیه زده اند، از برکت همین مردم است، پس کوشش کنند تا مردم شان را فراموش نکرده و برای بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور تلاش ورزند. اما با در نظر داشت این همه مشکل و وضعیت شکننده، من خوش‌بینم که روزی به صلح، امنیت و رفاه اجتماعی دست یابیم و دیگر شاهد جنگ، فقر، بیکاری و کشتار و انتحار نباشیم.

زنان و آزار...

یکی از راه‌حلهایی که به نظر من می‌تواند مفیدتر واقع شود، برخورد جدی و اعتراض آمیز است. زیرا با این برخورد حداقل او پی خواهد برد که دیگر دختران و زنان این جامعه را نمی‌شود مورد آزار و اذیت قرار داد، یا اینکه دیگر این زنان، زنان چندین سال قبل نیستند. اما با سکوت و ترک محیط نمی‌توان این ذهنیت را به مجرمان القا کرد، برعکس، احتمال زیاد وجود دارد که این نوع برخورد باعث تشویق و ترغیب مجرم نیز شود. از طرف دیگر، با ترک محیط یا سکوت و مدارا، به مجرم این ذهنیت را نیز تداعی می‌کند که زنان در مقابله با ما (مردان) ناتوان و ضعیف اند. اما مردان با این کنش‌های خشونت‌آمیز شان می‌خواهند، وضعیت موجود و نظام مردسالارانه را حفظ و تداوم ببخشند. مردان برای اینکه بتوانند اقتدار مردانه و سلطه‌ی مردسالارانه‌ی شان را نه تنها در حوزه‌ی خصوصی بلکه در حوزه‌ی عمومی نیز حفظ کنند، دست به خشونت می‌زنند تا بتوانند از طریق اعمال خشونت بر زنان، کنترل اجتماعی و سلطه‌ی مردانه‌ی شان را تحکیم بخشند. در این نوع نگاه مردسالار، می‌توان به این نتیجه رسید که مردان مردسالار نه تنها خانه‌ی خود را بلکه محیط اجتماعی‌شان را نیز همچون خانه‌ی شان می‌پندارند و فکر می‌کنند که مسوولیت، کنترل و امر و نهی زنان را در سطح اجتماع نیز دارند. با این رویکرد، مردان مردسالار میخواهند برای اصلاح زنان شورش‌گر و تابوشکن، برخورد خشونت‌بار داشته باشند، تا با این عمل خود از یک سو، به این نوع زنان بفهمانند که "هر کاری کنند باز هم تحت اداره‌ی مردان هستند"، از سوی دیگر می‌خواهند رسالت‌شان-که در قبالت حفظ وضعیت موجود دارند- را نیز انجام داده باشند.

به گفته‌ی لوی اشتراوس، یکی از متغیرهای تأثیرگذار که خشونت و آزار جنسی را افزایش می‌دهد، دفاع جامعه از اقتدار مردانه و اعمال خشونت از سوی آنان به عنوان "نمایش مردانگی" است. مردسالاری و نابرابری جنسیتی نهادینه شده می‌تواند این باور را تقویت کند که زنان مقصران اصلی وقوع آزار جنسی هستند و بدین ترتیب از مردان سلب مسوولیت می‌شود.

بعضی از تحقیقات نشان می‌دهد که زنان می‌توانند در بازدارندگی یا عدم بازدارندگی آزارهای جنسی نقش

موثری را ایفا نمایند؛ به طور مثال، نوع پوشش و رفتار زنان می‌تواند باعث بروز خشونت علیه آنان شود. اما در خیلی موارد نیز دیده شده، کسانی که پوشش و آرایش مناسب نیز داشته اند، مورد آزار جنسی قرار گرفته اند. این نشان می‌دهد که بعضی مردان برای حفظ نظام مردسالارانه و سلطه‌ی مردانه‌ی شان بر زنان، دست به آزار و اذیت زنان می‌زنند. به عبارت دیگر، "یکی از ریشه‌های نابرابری جنسیتی را می‌توان در تبعیض جنسی نهادی‌شده جست‌وجو کرد.

تبعیض جنسی نهادی‌شده به الگوهای اجتماعی تثبیت شده‌ی گفته می‌شود که ثمره‌ی غیرعمدی آن محدودیت فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای زنان است. نابرابری جنسیتی خود مولد اعمال و سیاست‌هایی است که در ظاهر، هیچ ارتباطی با تفاوت‌های جنسی ندارد." (۳) مثلن زنی، مجبور است برای مواظبت از فرزند کوچک‌اش، برای مدتی خانه‌نشین شود و نتواند برای کارکردن در بیرون از خانه، وقت بیابد و احتمال این هم زیاد می‌رود که این خانه‌نشینی‌اش، او را زمین‌گیر کند و یا اینکه زنی برای یافتن لقمه‌نانی مجبور است، مسافت زیادی را بپیماید تا به محل کارش برسد، وقتی صبح وقت سوار موترهای لینی شویم، در می‌یابیم که بعضی زنان در این موترهای لینی روانه‌ی کار، مکتب یا کورس‌های آمادگی کانکور اند. بیرون شدن این زنان در وقت نسبتن نامناسب(بر اساس مجبوری)، زمینه‌ی بروز خشونت علیه آنان را افزایش می‌دهد، احتمال اینها انواع خشونت‌ها و آزار جنسی را در جریان سفر تجربه میکنند؛ زیرا متاسفانه در افغانستان مناسبات به شدت نابرابر و غیرانسانی است.

به گفته‌ی اندرسون، آزار جنسی در زمینه‌ی تحقق می‌یابد که مناسبات به شدت نابرابر باشد و معمولن این گونه خشونت‌ها و آزارها عاملی برای حفظ، نگهداری و بازتولید روابط نابرابر در جامعه است.

پانویس‌ها:

- روزنامه اطلاعات روز، شماره‌ی ۷۴۲
- آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، حمید عضدانلو، ۱۳۸۸، چاپ سوم، تهران: نی، ص ۱۷۰
- مطالعه‌ی جامعه‌شناسی آزار جنسی زنان در محیط کار، سهیلا صادقی‌فسایی و مهسا رجب‌لارجانی، زن در توسعه و سیاست(پژوهش زنان)، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۳، ۱۳۸۹، ص ۱۲۴ و ۱۲۵

با احترام به آزادی بیان و داشتن رسانه‌های دموکراتیک و احزاب و سازمان‌های فعال و مستقل. در ماده‌ی ۱۹ قانون اساسی، نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به همه زبان‌ها آزاد است و همینطور در ماده‌ی ۳۵ آمده است که "اتباع افغانستان حق دارند به منظور تامین مقاصد مادی و معنوی شان مطابق با احکام قانون جمعیت‌ها تاسیس نمایند." بنابراین، داشتن مطبوعات آزاد و مشارکت فعال مردم در سازمان‌ها و احزاب سیاسی یکی دیگر از مولفه‌ها و شاخص‌های آزادی بیان است که در قانون اساسی افغانستان بر آن تأکید شده است.

۳- یکی دیگر از مولفه‌های آزادی بیان که در قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته، آزادی اقلیت‌ها در اجرای مناسک دینی و به‌کارگیری زبان محلی شان به عنوان زبان سوم ملی است و دولت مطابق قانون اساسی مکلف است که برای تقویت و انکشاف همه‌ی زبانها پروگرام‌های موثر را طرح و تطبیق نماید. در ماده‌ی دوم قانون اساسی اجرای مناسک دینی از جانب پیروان سایر ادیان موجود در افغانستان کاملن آزاد می‌باشد. ...

محمد یاسین حیدری

آزادی بیان و مولفه‌های آن

در قانون اساسی افغانستان

چکیده

بعد از چندین دهه جنگ و ویرانی با روی کار آمدن نظام جدید مبتنی بر دموکراسی، تحولات و چرخش‌های فراوان در حیات سیاسی و اجتماعی کشور ما صورت گرفته که تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۸۲ یکی از آنها است. قانون اساسی افغانستان آزادی بیان را یکی از حقوق اساسی اتباع افغانستان دانسته و دولت را مکلف به احترام و حمایت از آن نموده است. از آنجایی که آزادی بیان یکی از حقوق بنیادی و طبیعی انسان است و یکی از پیش شرط‌های تکامل انسانی و رسیدن به جامعه دموکراتیک و متمدن بر محور ارزش‌های انسانی؛ بررسی جایگاه قانونی این مقوله در قوانین کشور و تلاش در راستای نهادینه‌سازی آن از اهمیت خاص برخوردار است که موضوع این نوشتار قرار گرفته است.

آزادی بیان در قانون اساسی افغانستان

آزادی و آزادی بیان مهم‌ترین و بالارزترین حقوق انسان‌ها است که در قانون اساسی افغانستان کاملن به رسمیت شناخته شده و مکررن بر آنها تأکید رفته است. در ماده ۲۴ قانون اساسی بر آزادی و کرامت انسان تأکید شده و آزادی و کرامت انسان از هرگونه تعرض مصون دانسته شده است و همینطور در ماده ۳۴ به صراحت اعلام داشته "آزادی بیان از تعرض مصوون است. هر افغان حق دارد فکر خود را بوسیله‌ی گفتار، نوشتار، تصویر و یا وسایل دیگر با رعایت احکام قانون اظهار نماید."

مولفه‌های آزادی بیان در قانون اساسی

۱- رشد و پیشرفت علمی و فرهنگی و هنری یک جامعه از اولویت بالایی برخوردار است و هر تکامل

بعدی جامعه منوط و وابسته به آن است و رشد علمی هم امکان ندارد جز ارج نهادن و پاسداری از ارزشهای انسانی و حقوق انسانی که آزادی بیان یکی از آن حقوق است. در ماده‌ی ۴۷ قانون اساسی، دولت مکلف به طرح و تطبیق برنامه‌های موثر برای رشد علمی و فرهنگی است، که این اولین و مهم‌ترین مولفه‌ی آزادی بیان است که مورد عنایت قانونگذاران ما هم قرار گرفته است.

۲- حق آزادی بیان شامل حق اظهار عقاید سیاسی نیز میگردد؛ برای اینکه در یک جامعه از تمرکز قدرت و فساد جلوگیری شود، نیاز به نظارت عمومی مردم است و همینطور در یک نظام و جامعه‌ی دموکراتیک لازم است که دولت مردان از خواسته‌ها و مطالبات برحق مردم آگاه شوند؛ که برای تحقق بخشیدن به این دو موضوع مهم، رسانه‌ها و همینطور سازمانها، نهادها و احزاب سیاسی یکی از موثرترین وسیله است که از یکطرف مردم را قادر می‌سازد که بر اعمال و کردار دولتمردان و مدیران جامعه نظارت عمومی داشته باشند و از دیگر سو خواسته‌ها و مطالبات مشروع و برحق شان را به آنها انتقال بدهند که این امر امکان ندارد جز

داعشی در رگ‌های کابل

برگی از تاریخ

هماهنگی منتفدان درباری و روابط برونی آن در مخالفت با شاه امان الله

"مقارن این اوضاع والی کابل "علی احمد خان" شخص به کوه‌دامن رفت و به تحقیق پرداخت. ازین بعد را میر غلام حسین یکی از خان‌های منتفذ علاقه بهسود هزاره چنین توضیح نمود: وقتی که من از بهسود در کابل آمدم گفتند والی کابل بغرض تحقیقات در کوه‌دامن رفته است، چون کار من معجل بود همانجا نزد والی رفته و او با وضع بسیار رفیقانه مرا پذیرفت و شب نگهداشت (این میر هزاره سال‌ها در دربار امیر حبیب الله خان جزء قطعه "سراوس" شاه قرار داشت و چون نفوذ خانی او در بهسود زیاد بود، طرف توجه و آشنایی بزرگان درباری و منجمه والی علی احمد خان شاه اغاسی ملکی دربار، قرار گرفته بود) و در اثنای صحبت شبانه سخن را به سیاست دولت کشیده آنگاه دو نفر مرد ناشناس را احضار و بنام حبیب الله خان و سید حسین به من معرفی کرد و گفت که ما تا اکنون سه برادر بودیم حالا چهار برادر شدیم، و اما برادر پنجم ما (سید احمد بچه شاه نور هزاره) در نزد شما است که بایستی برای روز عمل آماده باشد- بچه شاه نور دزد مشهوری بود که حکومت از دستگیری او در کوه‌ها عاجز شده، و اعلان کرده بود که اگر خود را تسلیم کند، از مجازات عفو است. او اعتماد کرد و در بهسود نزد میر غلام حسین خان آمد و تضمین خواست میر به شاه عرض کرد و شاه وعده داد که متعرض او نگردد مشروط به اینکه در نزد میر و زیر نظر او زندگی کرده به دیگر جا نرود و بچه شاه نور پذیرفت و در نزد میر باقی ماند. میر غلام حسین بیک توصیه والی علی احمد خان را درین مورد شنید اما قلبین تصدیق نکرد زیرا مردم هزاره عموماً طرفدار دولت امانیه بوده و تا سقوط آن طرفداری و حمایت خود را عملن نگهداشتند و منجمه پسر همین میر "فتح محمد خان" بر ضد استیلائی سقو مبارزه بسیار کرد، و اما تا آن وقت خود میر غلام حسن خان از جهان گذشته بود. میر غلام حسن خان شرح داد که در شب مذکور والی علی احمد به حبیب الله هدایت داد که از افغانستان به هند انگلیسی فرار کند و هم در آنجا نزد "خواجه بابو خان" هموطن خود زندگی نماید تا موقع کار برسد- گفته می‌شد که خواجه در هند شامل خدمت سی آی دی بود- همچنین والی علی احمد خان فیصله کرد که سید حسین بولایت میمنه رفته چندی در آنجا باشد تا موقع عملیات فرا رسد.

و اما خود حبیب الله بچه سقا بعد از آنکه پادشاه شد، سرگذشت سفر مختصر خود را در ماورای سرحد افغانستان در یک دربار شبانه به حضرات چنین شرح داد: من از ترس تعقیب امان‌الله با پسران مامای خود سکندر و سمندر در پشاور رقتم و چندی مشغول چای فروشی بودم. و آنگاه در "توت‌گی" رفته دکان "سماوار" گشودم و همانجا بماندم تا موقع مراجعت به افغانستان رسید (اما او از دزدی خود در پاراچنار و محکوم شدن به یازده ماه حبس سخن نگفت)، در راه بازگشت به قریه‌ی "پدیکوت" رسیدم روز جمعه بود به مسجد برقتم ملایی در منبر وعظ جهاد با کفر می‌نمود و چون تمام شد من پیشرفتم و از او دعای خیر خواستم. ملا به من دعا داد و گفت در خارج شدن از مسجد در سر راه خود درختی خواهید دید، پای آنرا بشکافید و هر چه یابید بردارید. من به جلالی چنان کردم و چهار تنگ و کارتوس و یک هزار روپیه نقد یافتم و برداشتم و روان شدم، وقتیکه از لغمان به جانب کوه‌دامن می‌رفتم باز در راه به ملایی برخوردیم که مرا دید و امر به جهاد در برابر امان الله نمود، در ایام جشن پغمان روزی که امان الله داخل تیاتر پغمان بود، باز با ملای دیگری مقابل شدم که مرا به حکم دین اسلام به کشتن امان الله امر نمود، اما به جهتی که جشن مسلمانان خراب نشود اینکار را نکردم، وقتیکه به کوه‌دامن برگشتم ملای دیگری مرا دید و فرمایش ملای پغمان را تکرار کرد، من به تگاو رقتم و غلام محمد خان فرقه‌مشر تگاو (مامای معین‌السلطنه) و هم اخندزاده صاحب تگاو (ملاحمید الله خان) مرا خواستند و بدیدند و به کشتن امان الله خان راه بلدی کردند، و هم بعضی خان‌های پروان را به کمک من نشان دادند من هم عزم برانداختن او کرده و به کابل حمله کردم. حبیب الله بچه سقا چون آدم بی‌سواد و عاری از هر گونه ریاکاری و ملاحظات سیاسی بود، بعضی در مجالس خصوصی خود از زخم خوردن خود در حمله کابل و اینکه چگونه و در کجا (یعنی در کدام عمارت خارجی) تحت تداوی گرفته شد و چگونه او را با عنوان غازی احترام می‌کردند، هم تفصیلاتی می‌داد.

و اما سید حسین که به میمنه فرستاده شده بود، در آنجا می‌زیست و با ملاهای مشکوک تماس می‌گرفت، تا سر انجام در فرصت مقتضی این ملاها اعلامیه بر ضد شاه امان الله منتشر کرده و بیعت مردم را از چنین شاه مردود و مطرود، شرعن ساقط شمردند. بعدها خلیفه قزل ایاق که مرشد جمعی از مهاجرین نو وارد در افغانستان شمالی بود، نیز در مقابل دولت امانیه طرف حکومت اغتشاشی بچه سقا را گرفت و توسط مردان جنگی، حکومت ولایات شمالی آنان را در برابر هر قوه مخالف دیگر کمک و تقویه نمود. همچنین در تمام ولایات افغانستان حلقه‌های مخفی و مخالف به فعالیت ضد دولت در آمدند، مخصوص در کابل که حلقه‌های منظمی در زیرزمین متشکل و مشغول کار بود. پس بچه سقا وقتیکه از هند برگشت در کاپیسا و پروان به داره‌بازی شروع کرد و راه ارتباط ولایات شمالی کشور را با کابل تحت خطر قرار داد.

(...) در این اعلامیه‌ی تکفیر که بیشتر شکل فتوای شرعی داشت هفتاد و چند نفر ملا و ملک و سرشناس امضا نمودند- دلیل تکفیر شاه امان الله خان قرار ذیل است: "سلام شفاهی را منع و به اشاره‌ی سر تبدیل کرده، عوض دستار، کلاه مقرر کرده، لباس جدید را عوض لباس قدیم معین نموده، ریش تراشی را رواج داده، مکاتب زنانه تاسیس کرده، برق را برانداخته، متعلمات در خارج فرستاده، با علمای دین مخالفت داشته، محصلین در مکاتب انگلیسی تحصیل کرده، در شرع فساد روا داشته، سنه‌ی قمری را به شمسی مبدل ساخته، تاریخ و سنه‌ی انگلیسی را اعلان کرده، رخصتی جمعه را به پنجشنبه تخصیص داده، معاش ملام‌ها و مؤذن‌ها را متوقف کرده، حضرات مجددی (محمد صادق خان و محمد معصوم خان) را محبوس و قاضی عبدالرحمان خان ملا امام حضرت صاحب را اعدام نموده، امر معروف ملام‌ها را منع کرده، بت‌پرستی و شراب‌خوری را ترویج نموده، ملا عبدالله خان و علما و اکابر جنوبی (راورشیان پکتیا) اعدام کرده، اعمال او (امان الله خان) خلاف شرع بوده است. لذا بیعت خود را به او ساقط نموده و به امیر حبیب الله خان بیعت نمودیم."

منبع: افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته‌ی میر غلام محمد غبار، چاپ ۱۳۸۴، بنگاه

انتشارات میوند، ص ۸۱۵ و ۸۱۶

صورت می‌گیرد و نیروهایی هم که این مسوولیت را به عهده گرفته اند، از سازمانهای تندرو اسلامی گرفته تا مردم عادی را شامل می‌شوند. این نیروها از همدیگر تاثیر گرفته و عملکرد یکی مایه‌ی دلگرمی دیگری می‌شود. اما این گونه پاسداری از اسلام بجای اینکه کمکی به اسلام‌گرایی کرده باشد، خشم و انزجار مردم را نسبت به مدعیان "پاسداری از باورهای دینی" بیشتر کرده و با گذشت هر روز شناخت بهتری نسبت به "پاسداران اسلام" پیدا می‌کنند. امروز موج بزرگی از کینه، نفرت و بدگمانی نسبت به عملکرد این افراد در میان مردم به ویژه زنان دیده می‌شود که دلیل این ادعا است.

خون داعشی

قرن‌ها تبلیغ و ترویج دینی در جامعه‌ی که سنت‌زدگی و قبیله‌گرایی به جای خردیابوری حاکمیت می‌کرده، از انسان افغانستانی موجود متفاوت ساخته است؛ انسانی که به سادگی آماده‌ی پذیرش اندیشه‌ی جدید نیست، اما وقتی پذیرفت تا نپوسد راه‌کردنی‌اش نیست؛ انسانی که پیش از فکر کردن دست به عمل می‌زند؛ انسانی که زن‌کشی و خشونت را بخشی از "وظایف دینی" اش میدانند و به آن افتخار می‌کند؛ انسانی که حتا خون دموکرات و خردباورش هم وقتی به "جوش" آمد، بدون کمترین درنگی خشونت پیشه می‌کند و با اوباش‌ها هماهنگ می‌شود.

مرگ فاجعه‌بار فرخنده، برگ تازه‌یی را در تاریخ فاجعه‌ی افغانستان گشوده است؛ فاجعه‌ی که از آوان پیدایش افغانستان امروزی در جغرافیای زمین همزاد آن بوده و به گونه‌های مختلف تبارز کرده است. کله‌منارسازی‌های عبدالرحمانی؛ زنده‌پوست‌کردن‌های هاشم‌خانی؛ کشتارهای پولیگونی ترکی-امین؛ انسان‌سوزی‌های تنظیمی، سینه‌بریدن‌ها و تجاوزهای دسته‌جمعی؛ قتل‌عام‌های قومی طالبان، سربریدن‌ها و سنگ‌سار؛ کشتارهای ناتویی زیر سایه‌ی "دموکراسی" و "حقوق بشر"؛ و انسان‌سوزی داعشی‌های کابل در شاه‌دوشمشیره، از نمونه‌های فشرده‌ی جغرافیای فاجعه‌ی به نام افغانستان است.

در این جغرافیا کمتر برگی از تاریخ است که انگ فاجعه و جنایت در آن نباشد. حتا پاکترین صفحه‌های تاریخ این کشور هم خالی از جنایت، حق تلفی و سیه‌روزی نبوده است. مرگ فاجعه‌بار فرخنده همه را تکان داد، حتا آخوندهایی را که از راه دین‌سالاری و قرآن‌فروشی امرار معاش می‌کنند. آنان حالا میدانند که اگر بساط جادوگری، تعویذنویسی و رمل‌اندازی‌شان به گونه‌ی کامل در حال جمع شدن نیست، دست‌کم موج اعتراض‌ها علیه آخوندها می‌وزد و میزان بی‌اعتمادی و شک و تردیدها نسبت به "کسب و کار" آنان بالا گرفته است.

مرگ فرخنده فعالان مدنی و هواخواهان دموکراسی را هم

بی‌خردی، جنون و سنت‌زدگی که در رگ‌های انسان جاری باشد، فاجعه پدید می‌آید؛ فاجعه‌ی بی‌گونه‌ی به آتش کشیدن فرخنده. خون دینی تنها در رگ‌های طالبان و داعش جاری نیست، این خون در وجود هر انسان افغانستانی کم و زیاد هست و فقط به محرک نیاز دارد تا غلیان کند.

عملکرد آن روز "پاسداران اسلام" در شاه‌دوشمشیره نشان داد که داعش اینجا در همسایگی ما است و بنابراین نیازی نیست که علیه آن در کوه‌های زابل، هلمند و غزنی گشت. تفکر داعشی در رگ انسان افغانستانی جاری است که گاهی به گونه‌ی خشونت علیه زنان، گاهی به شکل خیابان‌آزاری، گاهی به شکل صدور فتوا علیه دگراندیشان، و زمانی هم به گونه‌ی سنگ‌سار و آدم‌سوزی تبارز می‌کند. تا زمانی‌که علیه خون داعشی‌ی جاری در رگ‌های انسان افغانستانی مبارزه سامانمند و ریشه‌ی‌نبی نشود، فاجعه‌ی فرخنده تکرار خواهد شد.

برخی دوستان چیزفهم فقط یادگرفته اند که هر رویداد فاجعه‌بار را به فقر و بیکاری پیوند دهند. تمام آنهایی که با سنگ و چوب بر فرخنده حمله‌ور شدند اوباش، بیکار و فقیر نبودند. مگر سیمین جان حسن زاده، زلمی خان زابلی، ملا نیازی و حشمت جان ستانکزی چه کاره بودند؟ آیا مشکل آنان هم بی‌سوادی، بیکاری، فقر و دربه‌دوری بود که با پشتیبانی از داعشی‌های کابل، کشتن فرخنده را کار نیک و "دفاع از ارزشهای دینی" خواندند؟

اگر سیمین، ستانکزی، نیازی و زابلی هم احتمال آن روز در صحنه بودند، به یقین که با پرتاب سنگ و خشتی به سوی فرخنده، سهم شان را در "دفاع از اسلام" ادا می‌کردند.

در فاجعه‌ی فرخنده پیش از آنکه مساله‌ی فقر و بیکاری نقش داشته باشد، باورهای سنگ‌شده‌ی غیرانسانی و خرافات سهم داشت. مردم به باور خودشان با کشتن فرخنده از اسلام "دفاع" کردند. ممکن است فقر و بیکاری در این کار نقش داشته باشد، اما عامل اصلی نبود. عامل اصلی، خون دینی جاری در رگ‌های انسان افغانستانی است که کابلی‌ها هم بخشی از آنها هستند. بی‌خردی، جنون و سنت‌زدگی که در رگ‌های انسان جاری باشد، فاجعه پدید می‌آید؛ فاجعه‌ی از گونه‌ی به آتش کشیدن فرخنده.

خون دینی تنها در رگ‌های طالبان و داعش جاری نیست، این خون در وجود هر انسان افغانستانی کم و زیاد هست و فقط به محرک نیاز دارد تا غلیان کند.

عملکرد آن روز "پاسداران اسلام"...

از خواب بیدار کرد. آنهایی که فکر می‌کردند افغانستان در سیزده سال گذشته تغییر بزرگی دیده و انسان کابلی هم در حال مدنی‌شدن است، پس از این باید محتاط‌تر و هوشیارانه‌تر از گذشته موضع‌گیری کنند.

پیش از این، گردن‌زدن‌ها، انتحار و اعدام‌های صحرایی به عهده‌ی طالبان و تروریست‌ها بود که بیشتر در مناطق روستایی و دور از دسترس نیروهای امنیتی فعال هستند. اما این نخستین باری است که زنی در حضور پولیس، آنهم در پایتخت کشور با بی‌رحمی تمام از سوی مردم عادی کشته و سوزانده می‌شود، و پولیس هم بجای جلوگیری از جنایت فقط نظاره‌گر رویداد است.

کمتر کسی تصور می‌کرد که زیر سایه‌ی سنگین امنیت و پولیس، یکی از جانکاه‌ترین فاجعه‌ی تاریخ افغانستان رخ دهد. زیر تاثیر همین غفلت و بی‌پروایی بود که فرخنده‌ی بی‌پناه به آتش کشیده شد و انسان‌های "مدنی" کابل هم بجای نجات‌دادن او، فقط از جریان جنایت فلم گرفتند و از چهره‌ی خونین و جسد افتاده‌اش عکس برداشتند.

"پاسداری از ارزشهای دینی"

آنانیکه با سنگ، خشت و آهن بر فرق و تن فرخنده کوفتند، این کارشان را "دفاع از ارزشهای دینی" خواندند، و ملا نیازی، زلمی زابلی، حشمت ستانکزی و سیمین حسن‌زاده هم از آنها به دفاع برخاستند.

امروز بخش بزرگی از جنایت‌ها، کشتار و انتحار در کشورهای اسلامی زیر نام "دفاع از ارزشهای اسلامی"

نظری به پیشینه تروریزم...

به ویژه آزادی زنان را انگیزه قرار داده و دست به شورش زدند.

ملای موصوف که رهبری یک شورش ضد دولتی را با داعیه دینی به عهده داشت، می‌تواند آغازگر بنیادگرایی دینی به شمار آید. گمان غالب اینست که بنیادگرایی دینی بعد از شکل‌گیری دولت‌های مدرن در اروپا و به دنبال آن عصر استعمارگری و جهان‌گشایی به طرف کشورهای اسلامی غرض فروش کالا، بهره‌گیری از نیروی کار، مواد خام ارزان و بازار وسیع فروش برای کالا به حیث یک پوشش سیاسی در مخالفت با نظام‌های موجود و ضد غرب مورد استفاده قرار گرفته است.

هکذا نباید نادیده انگاشت که بهره‌گیری از این اعتقادات هم از جانب شخصیت‌ها و نیروهایی که بر ضد استیلای خارجیان دست به مبارزه می‌زدند و هم با برنامه وسیع و هدفمند توسط همان قدرت‌های استعماری دنبال می‌گردید. ویا در یک بررسی دیگر می‌توان گفت که هر دو روش در کنار هم موجود بوده است.

ضعف بنیادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای اسلامی سبب گردید تا هر کشور قدرتمند در این ساحه جغرافیایی از شاخ افریقا تا بحر آرام به دنبال منافعش از هر وسیله و ابزار بهره گرفته و حتا از اعتقادات دینی مردم آن نواحی نیز به عنوان ابزار سیاسی استفاده نماید.

در جریان قرن ۱۹ مقاومت مسلمانان علیه استعمارگران غربی اکثر از ناحیه‌ی اعتقادات دینی و یا اتحاد از رهبران قبیله‌ی تغذیه و از موانع مختلف اما در کل از موضع دینی به آن واکنش نشان داده می‌شد. به تعبیر یکی از نویسندگان روسی، "در عربستان داخلی، در نجد جنبش وحدت مجبور به مبارزه با مهاجمان نبود؛ مبارزه در آنجا فقط به خاطر یکپارچگی قبایل عرب، به خاطر تمرکز امارت نشین‌های پراکنده‌ی نجد و برای اتحاد سرزمین‌های عربی در یک جامعه سیاسی واحد بود. این مبارزه بر یک ایدئولوژی مذهبی که وهابیت نام داشت استوار بود." سرانجام آن جنبش بعد از غلبه بر نجد و حجاز طی پیمان جده در سال ۱۹۲۷ از جانب انگلیس به رسمیت شناخته شد و اولین حکومت بنیادگرایی در اتحاد با امپراتوری بریتانیه به وجود آمد.

آنها در مقام نفی عبادت غیرخدا، همانند داعشی‌های امروز امور ذیل را شرک و بت‌پرستی دانسته و محکوم می‌کردند.

"زیارت قبور حتی قبر مطهر پیامبر (ص)، ساختن گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی برای آنها، بوسیدن ضریح و نمازگزاران در کنار آن، غیر خدا را ندا کردن و سید و مولا خطاب کردن ویا قسم خوردن به غیر خدا، توسل، شفاعت و استغاثه نزد غیر خدا حتا انبیا و اولیا." (۳)

"ابن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات بیش از ۲۴ بار مسلمان غیروهابی را مشرک و بیش از ۲۵ مرتبه مسلمانان را کافر، بت‌پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، مدعیان اسلام، اهل باطل، نادان و شیطان خوانده است. وهابیان، اهل آداب و عبادات مذکور، اعم از شیعه و سنی را مشرک و کافر و ریختن خون آنان و تصرف در اموال آنها را مباح می‌دانستند." (۴)

برخی بر این نظر اند که این جریان‌های دینی یک نوع واکنش کشورهای اسلامی در مقابل سيطرةی غرب و گونه‌ای از ملی‌گرایی شرقی محسوب می‌گردد. اما قرار گرفتن این قدرت‌های جدید در کنار غرب آن نظر را تضعیف می‌نماید.

دولت برتانیه بعد از استیلا بر شبه قاره هند در جریان قرن ۱۸ و ۱۹ در سر آغاز سده سیستم به دکتورین جدید دست زد. این دکتورین جدید، تشویق مسلمانان بعد از سال ۱۹۰۲ به ایجاد یک جنبش اسلامی زیر رهبری و مدیریت روشنفکران مسلمان غرب دیده بود.

این واکنش هم در تقابل با بنیادگرایی سنتی مسلمانان شبه قاره و هم غرض ایجاد شکاف میان اکثریت هندو و اقلیت مسلمان بر مبنای سیاست تفرقه بینداز به نفع آن امپراتوری مفید تلقی می‌شد.

به نظر می‌رسد دولت بریتانیه بعد از جنگ جهانی دوم موفق به ایجاد دو نوع دولت دینی گردید، جنبش صهیونیزم بعد از نشر اعلامیه‌ی بالفور زیر حمایت آن کشور تبدیل به دولت اسرائیل در خاورمیانه و جنبش سیاسی مسلم‌لیک منجر به کشور پاکستان شرقی و غربی در جنوب آسیا شد.

تلاش برتانیه برای جلوگیری از هند قدرتمند، پس از خروج از آن شبه قاره به شکل غیرمنتظره موفق از امتحان برآمد. سه کشوری مدام در حال منازعه در شرق برای استراتژی‌ی درازمدت کشورهای غربی، به ویژه بعد از شکل‌گیری جنگ سرد نهایت سودمند از آب درآمد. تاثیر آن تلاش در فرجام قرن بیستم توانست بزرگترین امپراتوری جهان (اتحاد شوروی) را به چالش اساسی دچار و یکی از علل سقوط آن به حساب آید.

بنیادگرایی دینی در افغانستان، اگر چند توسط الازهر دیده‌ها و متأثر از جنبش اخوان‌المسلمین بعد از شورش ملای لنگ در سال ۱۹۲۸ تهداب گذاری گردید، اما در اوج جنگ سرد با حمایت غرب و در بستر جغرافیای پاکستان، سرانجام توانست اولین دولت اسلامی مجاهدین را در فرجام قرن بیستم در افغانستان پایه‌گذاری نماید.

جهان غرب برای تامین اهداف درازمدتش در مقابل شوروی در کشورهای اسلامی به ویژه افغانستان به تشویق بنیادگرایی سیاسی پرداخت، پس از سقوط اتحاد شوروی و فرجام جنگ سرد، پاکستان به نیابت از غرب این ماموریت را به وجه احسن، اما پیچیده‌تر از پیش برنامه‌ریزی و زیر نام امارت اسلامی ادامه داده و به یک مبارزه پیچیده‌ی استخباراتی تبدیل کرد.

در ظاهر آن ماموریت، تصور می‌شد زیر رهبری اسامه بن‌لادن و جنبش جهانی القاعده به پیش برده می‌شود. در واقع پشت سر آن اما دست قدرت مند پاکستان قرار داشت. القاعده در اساس یک نوع پیوند جبهوی را میان نیروهای غیرمتمرکز بنیادگرایی که در هر جغرافیا با نام و عنوان خاص خود دست به عمل می‌زد، ایجاد کرده بود. اما القاعده هرگز نتوانست موفق به ادغام تشکیلاتی میان نیروهای بنیادگرا به تشکیلات القاعده در سطح جهانی گردیده و آنرا از عدم تمرکز نجات دهد. این روند سرانجام بعد از سقوط حکومت بعثی‌ها در عراق و اشغال آن کشور توسط ایالات متحد آمریکا و ظهور دولت جدید زیر رهبری شیعیان عراق به جنبش جدید سیاسی بنیادگرای دولت اسلامی عراق و شام (داعش) منجر گردید.

بازماندگان امارت اسلامی، القاعده و درین روزها داعشی‌ها، هر کدام به دنبال مناطقی اند که در آن خلای قدرت سیاسی، فقر، بی‌عدالتی، تعصب و عصبیت‌های مذهبی و قومی به شکل عینی وجود داشته باشد. این مناطق که فاقد مدیریت قدرتمند و وابسته به مرکز اند، می‌تواند به آسانی در چنگ مدیران وحشت آفرین داعش و یا همفکران آن‌ها قرار گیرد.

در این چنین مناطق که ساحات مختلف زیر مجموعه ساختار ناهمگون جغرافیای بشری کشور، در آن به شکل خود مختار و به گونه‌ی ملوک‌الطوایفی و امارت‌های خود ساخته اداره می‌شود. سلطه یک قدرت مهیب و بی‌رحم، با ابزار دینی و اما با امکانات اقتصادی وسیع به زودی می‌تواند قدرت‌های کوچک محلی را به قدرت وابسته و پیرو خود تبدیل نماید.

این قدرت جدید محلی در این مناطق با انگیزه‌ی عقیدتی و ضدخارجی دو داعیه مهم مذهبی و ملی را از رقیب برگرفته و با خلع سلاح آن توانسته بسیاری از مردم عقده‌مند آن مناطق را با خود همگام سازد. پیوستن قبایل کاکر، خوازک، علی‌خیل، تره‌کی، اتوال وغیره به داعش در ولایات غزنی و زابل و دیگر مناطق کشور بهترین مثال آنست.

تزیید اقتدار در محلات بی‌ثبات، زمینه‌ی خوب یارگیری را برای صاحبان قدرت ترور و ارباب، در حول و حوش آن فراهم و با ابزار آتش مرگ و سوزاندن در قفس آهنین ویا گردن‌زدن، آنرا تحت مدیریت قرار داده و جغرافیا را به تدریج از چنگ حریف خارج می‌سازد.

توسعه قدرت ارباب، منابع تمویلی آنان را بیشتر و آنها راه تشویق می‌نماید، که با اینگونه فدائیان ظاهر بی‌نظم، نظم مورد نظر را در منطقه حاکم سازد.

ادامه دارد.

مأخذ:

- ۱- افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، کابل؛ انتشارات میوند، ص ۳۱۹
- ۲- افغانستان در عهد امانیه (واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله خان ۱۹۱۹ - ۱۹۲۹)، نوشته‌ی نوید سنزل، ترجمه‌ی محمد نعیم مجددی، ۱۳۸۸، هرات؛ احراری، ص ۵۱۲
- ۳- جنبش‌های اسلامی معاصر، سید احمد موثقی، (۱۳۸۹)، تهران؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه‌ی علوم انسانی، ص ۱۴۴
- ۴- همان، ص ۱۶۲

آزادی بیان و ...

۴- امروزه با رشد تکنولوژی ارتباطی تجاوز به حریم خصوصی انسانها به یک معضل بزرگ کشوری و بین المللی تبدیل شده است و وظیفه دولت ها است که از این حریم حفاظت نموده و به هیچ سازمان، نهاد و فردی اجازه تجاوز و دخالت در این حوزه را ندهد. این امر در قانون اساسی افغانستان هم مورد توجه قرار گرفته و در ماده‌ی ۳۷ چنین آمده است: "آزادی و محرمت مراسلات و مخابرات اشخاص چه بصورت مکتوب باشد و چه بوسیله‌ی تلفن و وسایل دیگر، از تعرض مصون است." و این یکی دیگر از مصداق‌های آزادی بیان است.

۵- سرانجام اینکه تجمعات و اعتراضات مدنی، نقد دولت و حکومت لازمه‌ی یک جامعه و نظام دموکراتیک است که به منظور جلوگیری از فساد، سو مدیریت در اداره مملکت و همچنان فشار بر مدیران کشور غرض کارایی بهتر و مدیریت سالم از سوی شهروندان آگاه صورت می‌گیرد و به عنوان اهرم فشار است بر رهبران و مدیران دولت. در ماده‌ی ۳۶ قانون اساسی این حق هم به رسمیت شناخته شده: "اتباع افغانستان حق دارند برای تامین مقاصد جایز و صلح‌آمیز بدون حمل سلاح اجماع و تظاهرات نمایند."

نتیجه‌گیری

حق آزادی بیان یکی از حقوق اساسی و بنیادی است که در قانون اساسی مکرر بر آن تاکید شده است و خوشبختانه افغانستان یکی از بهترین و دموکرات‌ترین قانون اساسی را دارد که متعهد به حمایت و پاسداری از همه‌ی حقوق افراد این سرزمین می‌باشد. اما یکسره موانع و چالشهایی است که منجر به محدودیت این حق می‌شود و سوالی که پیش می‌آید اینست که مرز آزادی بیان کجاست؟ آیا آزادی بیان بی قید و شرط ممکن است؟ و

از منظر قانون اساسی افغانستان مرز آزادی بیان کجاست؟ پاسخ این سوالها در ماده‌ی ۵۹ همین قانون اساسی داده شده و خطوط قرمزی مشخص شده که استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و وحدت ملی می‌باشد. یعنی ما تا جایی که بر ضد این سه مقوله حرفی نزنیم و ننویسیم آزادی داریم. اما اینکه معیارها و شاخصهای این سه مقوله کدام‌ها اند بحثی است طولانی که نیاز به کارهای علمی و تحقیقات فراوان دارد. سوال اصلی که هنوز هم باقی است، رابطه‌ی آزادی بیان و ارزش‌های دینی است و اینکه در صورت مواجهه‌ی این دو کدام از اولویت برخوردار است و دلیل این ارجحیت چیست؟ اگرچه در ماده‌ی ۳ قانون اساسی به ارزشهای دینی ارجحیت داده شده اما بازهم میدان بحث این موضوع فراخ است و باب تحقیق روی این موضوع همچنان باز.

منبع

قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲ جمهوری اسلامی افغانستان

داعش در رگهای...

در شاه دوشمشیره نشان داد که داعش اینجا در همسایگی ما است و بنابر این نیازی نیست که علیه آن در کوه‌های زابل، هلمند و غزنی گشت. تفکر داعشی در رگ انسان افغانستانی جاری است که گاهی به گونه‌ی خشونت علیه زنان، گاهی به شکل خیابان‌آزاری، گاهی به شکل صدور فتوا علیه دگراندیشان، و زمانی هم به گونه‌ی سنگ‌سار و آدم‌سوزی تبارز می‌کند. تا زمانیکه علیه خون داعشی‌ی جاری در رگ‌های انسان افغانستانی مبارزه سامانمند و ریشه‌یی نشود، فاجعه‌ی فرخنده تکرار خواهد شد.

فرخنده، نماد دادخواهی

افغانستان جغرافیای فاجعه است و مردم‌اش هر روز درگیر خشونت، جنگ و جنایت هستند که در بسیاری موردها واکنش زیادی به دنبال ندارد و به سادگی فراموش می‌شود. اما فاجعه‌ی فرخنده از معدود موردهایی است که واکنش همگانی و هماهنگ به دنبال داشته و معترضان به دور از قوم و زبان به آن برخورد کردند. فرخنده حالا دیگر به نماد دادخواهی تبدیل شده است و باید هم چنین می‌شد. آنچه ضروری است اینکه نباید به دادخواهی او بسنده کنیم. او باید تعمیم دهنده-ی تمام دادخواهی‌ها شود و حلقه‌ی وصل تامین عدالت گم‌شده باشد.

نامگذاری این جاده و آن جاده بنام فرخنده میتواند از دید تبلیغاتی موثریت‌هایی داشته باشد، اما فشرده‌کردن دادخواهی او به دو سه نمایش رسانه‌یی، توهین به خون پاک وی است. باید خواسته‌های جدی‌تر و رادیکال‌تری مطرح کرد، باید بیشتر خواست و بیشتر عمل کرد.

همزمان با دادخواهی فرخنده باید خواستار فرهنگ‌سازی آزادی بیان، حقوق بشر، حقوق زن و عدالت اجتماعی در نصاب درسی مکاتب و دانشگاه‌ها شد. فرخنده باید سمبول مبارزه علیه مردسالاری، خشونت علیه زنان و تبلیغ و ترویج تندروی اسلامی در مساجد، نهادهای تحصیلی و مکاتب شود. فرخنده باید یکی از نمادهای پیکار برای رسیدن به افغانستان نوین شود، افغانستانی که قرار است جای امنی برای خواهران و برادران فرخنده باشد.



خادم حسین فایز

زنان و آزار جنسی

افغانستان، یکی از ناامن ترین کشورها برای زنان است. زندگی در این کشور برای این قشر، هزینه های زیادی را می طلبد، زیرا در این کشور مناسبات میان زنان و مردان به شدت نابرابر است. فرصت ها و زمینه هایی که برای مردان مساعد است، زنان از آن برخوردار نیستند. برای نمونه، امنیتی را که مردان در حوزه های عمومی از آن برخوردار هستند، زنان نیستند. آزادی بی را که زنان در محیط های عمومی تجربه می کنند، زنان نمی توانند تجربه کنند. حال سوال اینجاست، خشونت هایی را که زنان در حوزه های عمومی و خصوصی متقبل می شوند، چگونه می توان در قالب اندیشه های جامعه شناختی مورد تحلیل و تبیین قرار داد؟

در این مقاله کوشش شده تا آزارهای خیابانی زنان، اعم از آزارهای کلامی، غیرکلامی و فیزیکی در قالب پدیده های آزار جنسی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. نظر به گزارش کمیسیون حقوق بشر، در هفت ماه گذشته بیش از سه هزار مورد خشونت علیه زنان ثبت شده است. به گفته ی ثریا صبحرنگ، یکی از کمیسیونر کمیسیون مستقل حقوق بشر، از مجموع ۳۰۱۷ مورد خشونت، حدود ۲۶ مورد تجاوز جنسی، ۱۰ مورد قتل ناموسی، ۶۶۹ مورد خشونت اقتصادی، ۲۶۵ مورد خشونت جنسی، ۹۰۹ مورد خشونت فیزیکی، ۸۷۷ مورد خشونت لفظی و روانی و ۲۹۷ مورد خشونت های تعریف نشده بوده است. (۱)

این آمار نشان می دهد که خشونت های لفظی، روانی، فیزیکی، تجاوز جنسی و خشونت جنسی در هفت ماه گذشته افزایش چشم گیری یافته است.

از گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر، می توان دریافت که اکثریت این خشونت ها بخشی از خشونت هایی است که می شود آنرا در قالب "آزار جنسی" طبقه بندی و مورد کنکاش قرار داد.

آزار جنسی، تحمیل تقاضای جنسی بر فرد، بدون در نظر گرفتن رضایت او است و این امر در متنی رخ می دهد که مناسبات قدرت نابرابر است. آزار جنسی توجه جنسی ناخواسته است و اشکال رفتاری متنوعی دارد که از راه چشم (نگاه هیز)، لفظی (جوک ها، سوال ها یا اظهار نظرها با مضمون جنسی) فشار ناخواسته برای قرار ملاقات، لمس ناخواسته و غیره را در بر می گیرد. آزار جنسی را می توان تحت مقوله های زیر دسته بندی کرد:

۱. **آزارهای کلامی**، گفتن داستان ها، شوخی ها و طنزهای جنسی؛ پرسیدن سوالاتی در مورد زندگی شخصی یا جنسی افراد؛ کنایه های جنسی در گفتار؛ اظهار نظر جنسی در مورد ظاهر، لباس و زیبایی زن؛ ارائه ی پیشنهاد یا دعوت جنسی ناخواسته، تعریف و تمجید بدن و زیبایی زن، ابراز علاقه، پیشنهاد دوستی و رابطه ی جنسی، صحبت درباره لذت جنسی، بیان جوک های جنسی و زنده را در بر می گیرد.

۲. **آزارهای غیر کلامی**، نگاه های هیز و شهوت آلود، چشم چرانی، چشمک زدن، نشان دادن تصاویر نامناسب جنسی، نشان دادن عکس های زشت و زنده ی جنسی است.

۳. **آزارهای فیزیکی**، لمس کردن بدن، دست و... نوازش کردن، برخورد جنسی یا توسل به زور (تجاوز جنسی) و

در آغوش گرفتن ناگهانی را شامل می شود. همان طوری که ملاحظه می شود آزارهای جنسی طیفی وسیعی از رفتارها را در بر می گیرد. حضور و ظهور این گونه رفتارها در حوزه های عمومی، محیط های کاری، دانشگاه، مکتب، خیابان، استادیوم بازی، تجمعات، مارکیت ها و... نه تنها به خصوصیات مجرمان، بلکه به شدت به منزلت قربانیان آزار جنسی نیز بستگی دارد. برای مثال؛ نظر به تحقیقات انجام شده، زنانی که از حمایت های اجتماعی کمتر یا از پایگاه شغلی پایین تر برخوردار اند، بیشتر از سوی مردان مورد آزار جنسی قرار می گیرند.

مفهوم قربانی: قربانی به کسانی گویند که مدت طولانی در حوزه های عمومی، مانند محیط کار، تحصیل و یا خیابان مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، به بیان دیگر، کسانی که مورد آزار جنسی قرار گرفته اند، قربانی اند. تجاوز جنسی: تجاوز جنسی به معنای استفاده از زور و خشونت و تحمیل خواسته های جنسی به طرف مقابل است. وجه ممیز تجاوز و آزار نیز تعرض به حریم خصوصی بدون هیچ گونه رضایت و همراه با زور است.

پیامدهای آزار جنسی برای زنان

ترس از آزار جنسی یکی از منابع عمده ی استرس های زندگی در محیط های عمومی است که پیامدهای ناگوار بر سلامت روانی و فیزیکی افراد بر جای می گذارد. ترس از آزار جنسی در هر محیط و مکانی چه عمومی و چه خصوصی در حد زیادی برای زنان قابل توجه است. زیرا زنان در هر محیطی و شرایطی این ترس را با خود حمل می کنند. بخصوص در افغانستان که مردان کنترل اجتماعی بیشتری روی زنان اعمال می کنند و برای حفظ سلطه ی شان از هیچ نوع خشونتی دریغ نمی کنند. اینجاست که زنان در این دیار با شرایطی که روبرو هستند هر دم خود را در معرض آزار جنسی احساس می کنند. زنان گرچه در حوزه ی خصوصی خود را راحت تر و امن تر می یابند، اما به مجرد خارج شدن از حوزه ی خصوصی و پانهادن به حوزه ی عمومی، خود را ناامن تر و ناراحت تر احساس می کنند. البته این بدین معنا نیست که زنان برای اینکه در حوزه ی عمومی خود را ناامن احساس می کنند، بهتر است که خانه نشین شوند و در کنج خانه امن تر زندگی کنند، بلکه برای گرفتن حق مصونیت در حوزه ی عمومی و تثبیت هویت خودی زنان ملزم به اقدامات مبارزه جویانه و اصلاح طلبانه هستند.

آزار جنسی، در پهلوی پیامد "ترس از آزار جنسی"، پیامدهای روانی، فردی و اجتماعی دیگری نیز دارد. فرد قربانی، ممکن است بعد از آزار و اذیت جنسی، چه در حوزه ی عمومی و چه در حوزه ی خصوصی، دچار استرس های عاطفی مانند، اضطراب، ترس، بی خوابی و... نیز شوند.

این عمل، نه تنها اعتماد به نفس زنان را زایل می کند، بلکه بر سلامت روانی و فیزیکی آنان نیز لطمه ی بزرگی را برجا می گذارد. از سوی دیگر، این عمل می تواند بدبینی و سوءظن و نگرش منفی نسبت به جامعه، محیط های کاری، محیط های عمومی چون خیابان، دانشگاه، مکتب و بازار را



آزار های خیابانی زنان در جامعه افغانستان به خصوص در کابل و شهرهای بزرگ دیگر، نه تنها افزایش یافته بلکه به یک معضل اجتماعی بزرگ مبدل شده است. آزار های جنسی در قالب آزارهای کلامی، غیرکلامی و فیزیکی از اعمال می گردد، این نوع خشونت ها پیامدهای ناگوار و اختلال های روانی، اضطراب، بی خوابی و ترس را به دنبال دارد. از طرف دیگر، زنان برای مبارزه با این پدیده بیشتر از مدارا و ترک محیط کار می گیرند تا از استراتژی های اعتراضی.

کابل و شهرهای بزرگ دیگر، نه تنها افزایش یافته بلکه به یک معضل اجتماعی بزرگ مبدل شده است. آزارهای جنسی در قالب آزارهای کلامی، غیرکلامی و فیزیکی از سوی مردان بر زنان اعمال می گردد، این نوع خشونت ها پیامدهای ناگوار و اختلال های روانی، اضطراب، بی خوابی و ترس را به دنبال دارد. از طرف دیگر، زنان برای مبارزه با این پدیده بیشتر از مدارا و ترک محیط کار می گیرند تا از استراتژی های اعتراضی. یکی از دلایلی که زنان در مقابله با این پدیده بیشتر از استراتژی های اعتراض استفاده نمی کنند، این است که فکر می کنند با اعتراض علیه خشونت که متقبل شده اند، آبروی شان در معرض خطر می افتند، بدین اساس کوشش می کنند، محیطی را که در آن مورد آزار جنسی قرار گرفته اند ترک یا با مجرم مدارا کنند. در خیلی موارد قربانی در مقابل مجرم سکوت اختیار کرده یا آزار و اذیت نادیده می گیرد. اما در بعضی موارد دیده می شود که زنان با فریاد اعتراض آمیز، برخورد فیزیکی یا فحش و غیره با این پدیده مقابله می کنند.

مردان مجرم بنابه هر دلیلی که دست به آزار جنسی زنان می زنند، با سکوت زنان، بیشتر از پیش کوشش می کنند، زنان بیشتری را مورد آزار و اذیت جنسی قرار دهند، بنابراین...

در زنان ایجاد کند. آزار جنسی به عنوان یک عمل زشت و ناراحت کننده، آسیب های زیادی را بر زنان وارد می کند که به راحتی از اذهان آنان پاک نمی شود.

نحوه ی مقابله ی زنان با آزار جنسی

زنان برای مبارزه با پدیده ی خشونت و آزار جنسی از جمله ی آزار خیابانی، از استراتژی های متفاوتی بهره می جویند که در سه دسته ی مدارا، اعتراض و ترک محیط قابل دسته بندی هستند.

مدارا: زنان در موقعیت مدارا با سکوت، نادیده گرفتن و کوچک جلوه دادن موضوع، هیجانات منفی خود را کاهش می دهند و سعی می کنند به نوعی از فرد مزاحم دوری و شرایط را تحمل کنند.

اعتراض: در شیوه ی اعتراض، قربانی فرد مزاحم را مجبور به توقف رفتارش می کند و با صحبت های اعتراض آمیز، او را از کار زشتش مطلع می کند یا با استفاده از زور با فرد مجرم برخورد فیزیکی می کند و یا هم آزار جنسی را به مسوولان امنیتی گزارش می دهد.

ترک محیط: در این شیوه، قربانیان سعی می کنند بعد از وقوع آزار جنسی، محیط را ترک کنند. زنان در این گونه موارد، کوشش می کنند محیط را هر چه زودتر ترک کرده و خود را از آزار و اذیت دیگران مصون سازند. (۲) آزارهای خیابانی زنان در جامعه ی افغانستان به خصوص در